

تاریخ از منظر قرآن و فلاسفه

(مقایسه مبانی و روش تبیین تاریخی پدیده‌های انسانی)

از منظر قرآن و مکاتب فلسفی

سیده زهره وکیل*

شهربانو کاهدی**

چکیده

اینکه درباره تبیین‌های تاریخی چه نظریاتی مطرح شده و چه مزایا یا نواقصی دارند و تاریخ از منظر قرآن چگونه است؟ سؤالاتی است که در این تحقیق به آنها پرداخته می‌شود. درباره تبیین‌های تاریخی که ذیل بحث فلسفه نظری تاریخ مطرح است، نه نظریه بیشترین طرفدار را داشته است. از منظر قرآن، موتور حرکت تاریخ، خواست و اراده انسان‌هاست. درواقع نبردی میان انسان به کمال رسیده و آزادی معنوی به دست آورده و انسان منحنی و درجا زده و حیوان صفت. به این وسیله انسان با تکیه بر ویژگی‌هایش هم تمدن می‌آفریند و هم آغازگر جنگ‌ها و نبردها می‌شود.

تضاد و تنازع ناشی از گزینه استخدام که از ماجرای هابیل و قابیل آغاز شده همچنان هست و خواهد بود تا زمانی که قدرت فکری انسان قادر به درک انقلابی جهانی برای رسیدن به امت واحده نهایی شود و به تمام تضادها و درگیری‌های بیرونی خاتمه داده خواهد شد. به عقیده اسلام، اندیشه و عمل در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و پایه‌های اصیل انسانی در تفکرات شخص و فطرت درونی اوست. از این رو جنبه‌های معنوی انسان‌ها بر جنبه‌های مادی آنها مقدم است.

واژگان کلیدی

فلسفه نظری تاریخ، تبیین‌های تاریخی، موتور محرک تاریخ، منازل تاریخ.

n1s1v1@yahoo.com

skahedi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۲۴

*. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام.

**. مربی دانشگاه آزاد اراک.

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۷

مقدمه

دیدگاه‌های اندیشمندان درباره تاریخ، پایه و اساس بینش و منش مردم در دنیای امروزی شده است. به نحوی که بسیاری از سیاستمداران نیز عملکرد خود را بر پایه نگاه خود به تاریخ توجیه می‌کنند. دیگر، زمان نگاه‌های تحقیرآمیز به تاریخ و گورستان اموات دانستن آن به‌پایان رسیده و در مقابل، تلاش برای تاریخ‌ساز بودن و تأثیرگذاری در روند تاریخ، شدت یافته است. در چنین شرایطی و در دنیایی که هر روز حرف تازه‌ای در باب تاریخ برای جهانیان ابداع می‌کند، تمسک به وحی که از افقی ورای دید بشر به تاریخ می‌نگرد و درک تاریخ از منظر قرآن کریم همراه با درک مبانی و روش آن در تبیین پدیده‌ها، لازم و ضروری به‌نظر می‌رسد. اهمیت بیشتر این نکته در تبیین چنین نگاهی به جهانیان و ارائه آن در مقابل دیدگاه‌های مطرح امروزی است.

سؤالات زیادی در این باب قابل طرح است. سؤال اساسی مطرح این است که قرآن درباره تبیین تاریخ چه نظری دارد؟ علمی که در آن از تبیین تاریخ بحث می‌شود و نیز شاخه‌های آن چیست؟ نظریه‌های مطرح درباره تبیین تاریخ کدام است؟ قرآن کریم درباره مجموع و اجزای تاریخ در باب مسئله تضاد در تاریخ و نیز چه نظری دارد؟ پیامبران چه نقشی در سازندگی تاریخ داشته‌اند؟ و این مقاله به‌دنبال بیان دیدگاه قرآن کریم درباره فلسفه نظری تاریخ بوده و برای فهم بهتر و امکان مقایسه میان سایر دیدگاه‌ها با نظر قرآن، در ابتدا به تبیین دیدگاه‌های متفکرین و اندیشمندان مطرح جهان درباره تاریخ پرداخته و سپس نگاه قرآن در این مسئله بیان می‌شود.

فلسفه تاریخ و شاخه‌های آن

فلسفه تاریخ (philosophy of history) عنوانی است که برای دو نوع پژوهش کاملاً متفاوت به کار می‌رود. زمانی که فلسفه تاریخ ناظر به نفس فرایند حوادث و رویدادهای تاریخ باشد از آن به فلسفه جوهری یا نظری تاریخ (speculative philosophy of history) تعبیر می‌شود و آنگاه که ناظر به تعبیر و تفسیر و بازگفتن و بررسی اشکالات مندرج در شاخه اول است، فلسفه نقدی یا فلسفه تحلیلی تاریخ (critical or analytical philosophy of history) نام دارد.^۱

به هر حال به‌طور خلاصه می‌توان گفت، از آنجا که فلسفه هر علم، علم ناظر بر آن علم است، فلسفه تاریخ را علم ناظر بر تاریخ نامیده‌اند. چون لفظ تاریخ به‌عنوان یک علم دارای دو معنا و مفهوم است پس فلسفه تاریخ نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف) فلسفه تحلیلی یا انتقادی علم تاریخ؛

ب) فلسفه نظری یا جوهره علم تاریخ.

۱. فولادوند، «فلسفه نظری تاریخ»، روزنامه مشهری، ش ۱۵۷۷.

تفاوت‌های فلسفه تحلیلی و فلسفه نظری تاریخ

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، به خوبی می‌توان تفاوت‌های میان فلسفه نظری تاریخ و فلسفه تحلیلی تاریخ را دریافت. ما به اختصار برخی از این تفاوت‌ها را بیان می‌کنیم:

تفاوت اول: فلسفه نظری تاریخ به سبب آنکه ریزنگر است معرفتی درجه اول به شمار می‌رود برخلاف فلسفه تحلیلی تاریخ که به سبب کلان‌نگری و کلی‌نگری‌اش معرفتی از نوع درجه دوم به شمار می‌رود.

تفاوت دوم: فلسفه تحلیلی تاریخ شاخه‌ای از فلسفه علم و فلسفه‌ای مضاف است، از این رو در علوم دیگر، متناظر و متشابه دارد، مانند فلسفه علم فیزیک، فلسفه علم مردم‌شناسی، فلسفه علم الهیات، در حالی که فلسفه نظری تاریخ، فلسفه‌ای غیرمضاف است و از این رو متناظری در علوم دیگر ندارد و در علم تاریخ منحصر است.

تفاوت سوم: در فلسفه تحلیلی تاریخ، مراد از تاریخ، علم تاریخ است ولی در فلسفه نظری تاریخ، مراد از تاریخ، مجموعه وقایع و حوادث گذشته بشر است. به عبارت دیگر، فلسفه تحلیلی تاریخ متناظر به علم تاریخ است در حالی که فلسفه نظری تاریخ متناظر به وقایع تاریخ می‌باشد.

تفاوت چهارم: فلسفه تحلیلی تاریخ منکر ندارد، برخلاف فلسفه نظری تاریخ. علت این امر وجود فلسفه‌های مضاف فراوانی است که برای علم فلسفه تحلیلی تاریخ نه فلسفه نظری تاریخ، پذیرفته شده است.

تفاوت پنجم: مسائل مورد بحث در فلسفه تحلیلی تاریخ متفاوت با مسائل مورد بحث در فلسفه نظری تاریخ است.^۱

نظر قرآن درباره فلسفه نظری تاریخ

به اعتقاد برخی اندیشمندان، قرآن پیش‌گام در فلسفه تاریخ است و به گونه‌ای تحلیلی مسائل تاریخی را بیان کرده است.^۲ خداوند متعال در بیشتر سوره‌های قرآن^۳ به بیان سرگذشت پیامبران و ملت‌های پیشین پرداخته است. تجربه پیشینیان چنان در مکتب اسلام اهمیت دارد که خداوند به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد تا در راه اعتلای کلمه توحید و رستگاری و هدایت بندگان از تاریخ استفاده کند.^۴

دقت در رویکرد تاریخی قرآن بیانگر اهمیت، اعتبار، فایده‌مندی و علمیت تاریخ از نظر اسلام

۱. ادواردز، فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه)، ص ۴؛ علی‌پور، «تاریخ، تعاریف و معانی»،

فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال ۱۱، ش ۴۲، ص ۲۷؛ سروش، فلسفه تاریخ، ص ۸.

۲. حسنی، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص ۱۰.

۳. کهف / ۱۳ و ۹ و ۷۷ - ۵۹؛ بروج / ۲۰ - ۱۷.

۴. ابراهیم / ۵.

است. اگرچه علمیت را به معنای تجربه‌پذیری و آزمودنی بدانیم.^۱

آیاتی از قرآن کریم که دلالت بر تحلیل ساختارها، بررسی علل وقوع حوادث و شناختن و شناساندن زمینه‌ها و علل بروز حوادث و پدیده‌ها و پیامدهای آنها و ... دارند،^۲ نشان از توجه قرآن کریم به تاریخ تحلیلی‌اند. چنان‌که توجه قرآن به کشف قوانین حاکم بر وقایع تاریخی و تبیین کم‌وکیف تکرار آنها، از توجه قرآن به فلسفه تاریخ، پرده برمی‌دارد.

قرآن از حقایقی چون مرگ و زندگی جوامع،^۳ فراگیری کیفی در این جهان^۴ و نابودی جوامع بر اثر علل مختلف^۵ سخن می‌گوید و با معرفی تاریخ به عنوان حقیقتی قانونمند، به معرفی برخی از قوانین حاکم بر جهان^۶ تحت عنوان «سنت‌ها» می‌پردازد.^۷ چنان‌که دانستیم، برخلاف فلسفه نظری علم تاریخ، در زمینه فلسفه تحلیلی علم تاریخ اختلاف و انکاری وجود ندارد بدین سبب ما در ادامه به نقد و بررسی مسئله بسیار مهمی از مسائل مهم فلسفه نظری، یعنی مسئله نظرات پیرامون تبیین تاریخ پرداخته و با نگاهی به دیدگاه‌های مطرح شده، به اختصار به نقد و بررسی^۸ نه نظریه قابل بحث در این موضوع می‌پردازیم. سپس به تبیین نظر قرآن کریم درباره این موضوعات خواهیم پرداخت.

تبیین‌های تاریخ

انسان‌ها از آغاز پیدایش جوامع بشری کوشیده‌اند سیر تکاملی جامعه را تبیین کنند. اما چگونگی بیان آنها از این سیر، بسته به نحوه تکامل افکار و ابزار در اختیار آنان، متفاوت بوده است. از آنجاکه در هر زمانی بسته به تعالی افکار بشر، ابزار او متفاوت بوده، سیر تبیین جامعه و تاریخ نیز طولانی است. به هر حال و به طور اجمال، سیر تبیین جامعه و تاریخ به دو دوره قابل تقسیم است: اول. دوره ما قبل تاریخ یا دوره انسان ابتدایی؛ دوم. دوره تاریخی یا دوره انسان متمدن.

۱. نصیری، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص ۲۱.

۲. شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۲۰ - ۲۱۸؛ محمدی ری‌شهری، موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب، ج ۱۰، ص ۳۳۹ به بعد.

۳. مؤمنون / ۴۳؛ اعراف / ۳۴.

۴. انفال / ۲۵؛ کهف / ۵۹.

۵. اسراء / ۷۷ - ۷۶.

۶. سنت‌هایی مانند: استثنای پذیری سنت‌های ملل پیشین (انعام / ۳۴؛ فاطر / ۴۳ - ۴۲)؛ سنت پیوند تغییر نعمت‌های اقوام پس از تغییر خودشان (انفال / ۵۳؛ بقره / ۲۱۴)؛ سنت مبارزه با رفاه‌طلبان (سبا / ۳۵)؛ سنت ارتباط مستقیم بالارفتن گناه و نابودی جامعه (اسراء / ۱۷؛ یوسف / ۱۰۹؛ قصص / ۵۷؛ نحل / ۱۱۲؛ فجر / ۱۴ - ۶)؛ سنت ارتباط مستقیم اطاعت از خدا با افزایش نعمت‌های جوامع (جن / ۱۲؛ مائده / ۶۶) و سنت‌های دیگری که در: انفال / ۵۹؛ کهف / ۵؛ دخان / ۳۷؛ اسراء / ۱۶؛ اعراف / ۴ و حج / ۴۵ آمده است.

۷. بنگرید به: صدر، سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ص ۱۰۷ - ۸۲.

در دوره ماقبل تاریخ، سیر تکامل اجتماع در قالب حماسه‌ها، افسانه‌ها و روایات ملی اقوام بیان شده است. مانند افسانه‌های حماسی شاهنامه فردوسی. برخلاف دوره اول، در دوره دوم، تبیین جامعه و تاریخ، در قالب پژوهش‌های جامعه‌شناختی و تاریخی بیان شده است. از میان این دو دوره می‌توان به نه نظریه مطرح در فلسفه نظری تاریخ درباره تبیین جامعه و تاریخ اشاره نمود که عبارتند از: یک. نظریه عوامل جغرافیایی، دو. نظریه قهرمان‌گرایی یا اصالت شخصیت، سه. نظریه عامل سیاسی، چهار. نظریه عامل نژادی، پنج. نظریه عامل تکنیکی (نظریه مبتنی بر عامل فنی یا نظریه تکنولوژیک تاریخ)، شش. نظریه جبر اجتماعی (اصالت اجتماع)، هفت. نظریه عامل اقتصادی (جبر اقتصادی)، هشت. نظریه عامل دینی (نظریه وجودی یا اگزیستانسیالیسم)، نه. دیدگاه‌های اسلام درباره تبیین تاریخ. در ادامه به اجمال هشت نظریه از نه نظریه مطرح و نقد نموده و سپس به تبیین دیدگاه‌های اسلام در این مورد می‌پردازیم.

۱. نظریه عوامل جغرافیایی

نظریه نقش عوامل جغرافیایی - که از جمله مهم‌ترین بنیان‌گذاران آن یونانیان را نام برده‌اند - مورد پذیرش شخصیت‌های برجسته‌ای چون آگوستین، آکوئیناس و ابن‌خلدون بوده است. اگرچه برخی افلاطون، ارسطو، هروودوت و گزنگل را نیز جزء بنیان‌گذاران این نظریه دانسته‌اند لکن آنچه قطعی است این است که از متأخرین چهار شخصیت مطرح به‌نام‌های: کارل رینر، مونتسکیو، هانتینگتون و آرنولد توین بی از طرفداران این نظریه‌اند.^۱ این نظریه مدعی است: عوامل جغرافیایی مانند آب، خاک و هوا، محیط‌های طبیعی و اقلیم‌های خاص، از اصیل‌ترین عوامل تشکیل‌دهنده جامعه و تاریخند.^۲ به این معنا که عامل سازنده تمدن و به‌وجود آورنده فرهنگ و تمدن و تولیدکننده صنعت، محیط طبیعی است.^۳ زیرا محیط‌های معتدل، مغزهای نیرومند و مزاج‌های معتدل به‌وجود می‌آورد.^۴

نقد

نظریه از آنجا که نقش انسان را کم‌رنگ و نادیده گرفته و او را منفعل تلقی نموده؛^۵ و از نقش برجسته عامل انسانی غفلت کرده و یا آن را به‌کلی نفی کرده است، مردود شناخته می‌شود. زیرا

۱. جهت آگاهی بیشتر با دیدگاه‌های آنان بنگرید به: مطهری، فلسفه تاریخ، ج ۱؛ سبحانی، مارکسیسم و نیروی محرک تاریخ.

۲. بنگرید به: هگل، عقل در تاریخ.

۳. مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۲۱۲.

۴. بنگرید به: دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۴۰ به بعد.

۵. بنگرید به: کریمی، فلسفه تاریخ.

مشاهده شده که گاهی در مهمترین فعالیتهای جغرافیایی، تاریخ با سیر نزولی همراه است و جوامع بشری با تلاش و کوشش خود تاریخ را متفاوت با شرایط بد جغرافیایی زمان خود رقم زده‌اند. به‌عنوان مثال با وجودی که ایتالیا در شرایط رومی‌های قدیم زندگی می‌کند اثری از نظام اجتماعی حاکم بر رومی‌ها و نحوه زندگی آنها در نظام حاکم بر ایتالیا دیده نمی‌شود.

البته رد این نظریه بدان معنا نیست که ما نقش محیط‌های جغرافیایی را در سیر تمدن و تاریخ نادیده بگیریم؛ چراکه تأثیر محیط‌های جغرافیایی بر سیر تمدن، عاملی انکارناپذیر است. به این معنا که تکامل و پیشرفت تاریخ مرهون دو چیز است: «اول: وجود مواد اولیه، و دوم: کوشش و سعی مردم.»^۱ لذا تکامل و پیشرفت در مناطقی حاصل می‌شود که این دو عامل در کنار هم تحقق یابند.

۲. نظریه قهرمان‌گرایی (اصالت شخصیت)

این نظریه را «کارل لایل»، فیلسوف انگلیسی بنیان گذاشته است و ازجمله طرفداران مطرح آن می‌توان به «جان استوارت میل»، «ویلیام جیمز»، «فرانسیس بیکن»، «توماس هاسن»، «جان لاک»، «روسر» و «آدام اسمیت» اشاره کرد. همچنین «نیچه» و «هگل» نیز از مروّجان و تبیین‌کنندگان این نظریه بوده‌اند.^۲ به نظر ایشان، تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان نابغه است و سایر مردم درواقع مصرف‌کننده اندیشه آنان هستند و در پی آنان حرکت می‌کنند.^۳ طبق این نظریه، تاریخ و تحولات و تطورات تاریخ را چه از نظر علمی، چه از نظر سیاسی، اقتصادی، فنی، و یا اخلاقی، نوابغ به‌وجود می‌آورند.^۴

به‌عبارت دیگر، از آنجا که قهرمان خودش و توانمندی‌های خود و جامعه خویش را خوب شناخته و راه‌های تحول جامعه و هدف خود را درک نموده است، با تحمل مشقتها و ناگواری‌های فراوان با محیط خویش به مبارزه برمی‌خیزد و هنگامی که قهرمان، سخن می‌گوید و حرکت می‌کند کل جامعه (مردم) از او تبعیت کرده و با تبعیت از او، تاریخ را به جلو می‌برند. اما اگر دیدگاه این فرد (قهرمان) قهقرایی باشد، مردم به تبعیت از او جامعه را به سمت نزول می‌برند. بنابراین طبق این نظریه، برای شناخت و تبیین جامعه و تاریخ باید به سراغ قهرمان‌ها رفت و دیدگاه آنها را نقد نمود.

۱. سبحانی، فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن، ص ۵۲.

۲. جهت آگاهی بیشتر بنگرید به: والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۵۶؛ و نیز: کلیاسی اشتری، درباره فلسفه تاریخ؛ هپیو لیت، مقدمه‌ای بر فلسفه هگل، ص ۴۰؛ مطهری، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۲۷ - ۱۴؛ مجتهدی، فلسفه تاریخ، ص ۱۵۲.

۳. دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۴۰ به بعد.

۴. مطهری، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۲۱۳.

نقد

در نظریه قهرمان‌گرا، شخصیت قهرمان را به‌عنوان عامل تحول، بسیار برجسته می‌بینیم. اگرچه قبول داریم که قهرمانی که خود و توانمندی‌ها و جامعه خود را درک کند می‌تواند در تحولات نقش داشته باشد لیکن این بدان معنا نیست که نقش مردم نادیده گرفته شود؛ زیرا در یک تحول اجتماعی، همه گروه‌ها، احزاب و شخصیت‌ها نقش دارند. درحالی‌که در این نظریه نقش مردم نادیده گرفته شده و عامل تحول منحصرأ در یک فرد خلاصه می‌شود.

علاوه بر آنچه گفته شد، این نظریه تاریخ را مخلوق افراد - یعنی اقلیت دارای نبوغ خدادادی که در جامعه پدید می‌آیند و به ابتکار و طرح‌ریزی و تصمیم‌گیری می‌پردازند و با مقاومت، مردم عادی را دنبال خود می‌کشاند - می‌داند؛ و اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه را فاقد ابتکار و پیشسازی می‌داند. چنان‌که اگر افراد جامعه همه از این دست باشند هرگز کوچکترین تحولی در جامعه پدید نمی‌آید.^۱

۳. نظریه عامل سیاسی

بنا به عقیده برخی، تعریف ارسطو از انسان در کتاب سیاستش بیانگر آن است که او عامل سیاسی را در تبیین جامعه و تاریخ، مهم‌تر از عامل جغرافیایی می‌داند. ارسطو می‌گوید: «انسان حیوان سیاسی است.» و این بدین معناست که انسان تنها از طریق عامل سیاسی قادر است اراده خود را در احراز قدرت اعمال کند. پس از ارسطو، «ماکیاولی» شخصیت منحصر به فردی بود که نظریه عامل سیاسی را به‌صورت برجسته مطرح کرد؛ و حتی معتقد شد که براساس این نظریه می‌توان تحولات کلان را نیز تبیین کرد. این نظریه می‌گوید: «در هر دوره، مبارزه میان احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف، سبب بروز صورت‌های مختلف اجتماعی و تمدن می‌شود.» به بیان دیگر، این نظریه می‌گوید: اگر می‌خواهید سیر تاریخی جامعه را خوب ادراک کنید باید تشکیلات سیاسی جامعه را خوب بفهمید؛ زیرا تحولات جامعه و تاریخ با شناخت تحولات میان احزاب سیاسی آن قابل ادراک است.

نقد

نباید این نکته را از نظر دور داشت که احزاب برای نیل به توسعه به‌وجود می‌آیند و این‌گونه نیست که حزب به‌خودی‌خود و بدون داشتن ملتی ورای خود به‌وجود آید. بلکه این سلايق اجتماع و خواص جامعه - اعم از فرد یا گروه - است که جامعه را از طریق تشکیل احزاب متحول می‌کند. به عبارت مختصر، تشکل‌های سیاسی قبل از آنکه علت باشند، معلولند و این اجتماع است که آنان را پدید آورده است. به این صورت که یک حزب ابتدا نمایندگی یک سلیقه را می‌پذیرد (دوران تثبیت) سپس شروع به عضوگیری می‌کند (دوران توسعه) پس احزاب معلولند قبل از آنکه علت باشند. به این معنا

۱. همان، ص ۲۱۷.

که احزاب، نماد یک سلیقه در اجتماع بوده و برای آنکه یک حزب سلیقه خود را بر جامعه حاکم کند، کودتا یا اعتراض و یا ... می کند. بنابراین بنابر آنچه گفته شد ملاحظه می شود که این نظریه به دلیل نادیده گرفتن نقش معلولی احزاب، طرفداران کمی دارد.

۴. نظریه عامل نژادی

نظریه عامل نژادی از مجموع چند نظریه قبلی، که در بالا بدان اشاره شد، کم طرفدارتر است و دلیل آن فجایی است که بر مبنای این نظریه از سوی کشور آلمان در جریان جنگ جهانی دوم رخ داد. دو شخصیتی که در پردازش این نظریه نقش اساسی داشتند «اشپنگلر» و «تیچه» بودند.^۱ برخی عقیده دارند که قبل از این دو، کسان دیگری چون «روزنبرگ» در کتاب *افسانه قرن بیستم* و «گوینو» فرانسوی در کتاب *نابرابری نژادهای انسانی* با بیان این نکته که «نژاد سفید، برترین نژادها بوده است ... و تحولات گذشته نیز بنابر حاکمیت این نژاد صورت گرفته ... و اکنون نیز باید چنین باشد ...» بنیان گذار این نظریه شدند. به عقیده آنان، تنها بعضی نژادها استعداد تمدن و فرهنگ آفرینی دارند. آنها بر مسئله اصالت خون برای پیشوایی تأکید می کردند.^۲ پس از آن، هیتلر با بیان این عقیده در کتاب *نبرد من* - که برخی آن را کتاب مقدس! فلسفه نژادی دانسته اند - نژاد آریا را برتر دانست و سپس اعلام داشت که چون تمدن آریایی برتر است باید آن را بر جهان حاکم کرد. خلاصه این نظریه این است که «عامل اساسی پیش برنده تاریخ برخی از نژادها هستند.» به این معنا که بعضی از نژادها استعداد تمدن آفرینی و فرهنگ آفرینی دارند و بعضی دیگر، چنین استعدادی ندارند. بعضی قادر به تولید علم و فلسفه و اخلاق و هنر و ... هستند درحالی که بعضی دیگر از نژادها صرفاً مصرف کننده می باشند و قادر به تولید نیستند.

طرفداران این نظریه در پایان و پس از ابراز چنین نظریه ای، چنین نتیجه گیری می کنند که پس باید نوعی تقسیم کار میان نژادها صورت گیرد: نژادهایی که استعداد سیاست و تعلیم و تربیت و تولید فرهنگ، فن، هنر و صنعت دارند مسئول چنین کارهای انسانی و ظریف و عالی باشند و اما نژادهایی که چنین استعدادی ندارند از این گونه کارها معاف شوند و در عوض کارهای زمخت بدنی و شبه حیوانی که ظرافت فکر و ذوق و اندیشه نمی خواهد به آنها سپرده شود. ارسطو که چنین نظریه ای را در باب اختلاف نژادها داشت، برخی نژادها را مستحق برده داشتن و برخی نژادها را مستحق برده شدن می دانست.^۳

نقد

در میان اندیشمندان برجسته کسی را نمی توان یافت که به این نظریه معتقد باشد و تحولات جامعه و

۱. جهت آگاهی بیشتر از دیدگاه های آنان بنگرید به: مجتهدی، *فلسفه تاریخ*؛ امید، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*.

۲. بنگرید به: دورانت، *لذات فلسفه*، ص ۲۴۳ به بعد؛ مطهری، *فلسفه تاریخ*، ج ۱، ص ۷۰ - ۶۰.

۳. مطهری، *فلسفه تاریخ*، ج ۱، ص ۴۷۴.

تاریخ را مرهون نژادی خاص بدانند. به هر حال در نقد این نظریه باید گفت این نظریه از نظر تاریخی معارض بسیاری دارد. علاوه بر این، نتایج و تحولات ناشی از اعتقاد به این نظریه اساساً تحول نیست بلکه وحشی‌گری و ترویج برده‌داری است. زیرا این نظریه همه نژادها غیر نژاد خود را برده و حیوان خود تلقی می‌کند و حق حیات را فقط برای نژاد مورد نظر خود ثابت می‌داند.

۵. نظریه عامل تکنیکی (نظریه مبتنی بر فناوری)

نظریه عامل تکنیکی را نظریه مبتنی بر فناوری یا نظریه تکنولوژیک تاریخ نیز نامیده‌اند. برجسته‌ترین فرد معتقد به این نظریه «آلفرد نوث وایتهد» است. او عقیده دارد: «تکامل تاریخی انسان و جامعه انسانی مدیون تغییراتی است که در زمینه روابط و مناسبات تکنیکی و فنی به وجود می‌آید.»^۱ مثال پیروان این نظریه، تحولات تاریخ معاصر و وقایع کنونی جوامعی نظیر جوامع غربی است. آنان این تحولات را بیش از هر عامل دیگری، نتیجه تحولات ماشینی و تحول در عرضه تکنولوژی می‌دانند و می‌گویند: «هر جامعه‌ای که نظام تکنیکی‌اش پیشرفته‌تر باشد، متمدن‌تر است و می‌تواند بر سایر جوامع نظارت کند.» آنان تکنولوژی را یک نظام متغیر در نظام تاریخی و به عنوان متبوعی می‌دانند که زندگی اجتماعی، تابع آن است و همه نهادها را تابع حاکمیت تکنیک توصیف می‌کنند و عقیده دارند: «هرگاه تکنیک سنتی‌تر عمل کند، تحولاتش کندتر خواهد شد».

نقد

معتقدین این نظریه عامل تحول را تکنیک و فناوری می‌دانند ولی عامل مولد این تکنیک و فناوری را فراموش می‌کنند. یعنی جبر تکنیکی را حاکم بر زندگی اجتماعی و اراده انسان می‌دانند. این در حالی است که هیچ امری نمی‌تواند اراده انسان را مخدوش کند. گرچه گاهی انسان از تحولات اجتماعی تعجب می‌کند ولی اعجاب از تکنولوژی، دلیل بر تبعیت بی‌چون و چرا از آن نیست. زیرا انسان اراده و اختیار دارد و خود این فناوری نیز نتیجه اراده و اختیار اوست؛ و سرعت تندوکند تکنیک نیز به دلیل فاعل انسانی آن است. به بیان ساده‌تر، چون این نظریه نقش انسان را به عنوان یک عامل اصلی و اساسی نادیده می‌گیرد، مخدوش و افراطی است.

۶. نظریه جبر اجتماعی

می‌توان گفت صاحبان این گرایش، که به نام «طرفداران هستی‌شناسی اجتماع» خوانده می‌شوند، وارثان هگل^۲ هستند که عقیده داشت: «جز کل، هیچ امری مآلاً و تماماً حقیقی نیست.»^۳

۱. همان.

۲. فیلسوف نامی آلمان (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰ م).

۳. راسل، تاریخ فلسفه غرب، ص ۴۱۹.

قائلین به نظریه جبر اجتماعی، بیش از هر عامل دیگری، خود جامعه و اجتماع را عامل پیدایش تمدن و تحولات اجتماعی می‌دانند. به عقیده آنان جامعه حقیقتی و رای حقیقت فرد فرد انسانی که افراد را از هم متمایز می‌کند، دارد. به عبارت دیگر، اراده‌های متمایز، حقیقتی به نام جامعه و تحولات اجتماعی را به وجود می‌آورند، که ویژگی‌های خاص خود را دارد و تأثیر آن بر تاریخ و تمدن انسان‌ها نیز نقش ویژه‌ای است. یعنی فرد فرد انسان‌ها نمی‌توانند تاریخ و تمدن بسازند؛ بلکه جمع اراده‌ها و مشارکت آنها حقیقتی به نام اجتماع به وجود می‌آورد که می‌تواند تاریخ ساز، تمدن ساز و جامعه ساز باشد. طرفداران این نظریه می‌گویند تنها جامعه است که واقعیتی اصیل دارد و فرد جز از واقعیتی تبعی برخوردار نیست. بنابراین همان گونه که شخص انسانی یک کل مرکب است، دارای زندگی واحدی است، یعنی مجموعه‌ای از اعضای منفصل یک بدن - حتی اگر هریک از آن اعضا بی‌عیب و نقص و آن مجموعه کامل باشد - آن حیات را ندارد. به همین سان اجتماع انسانی نیز - که مرکب از افراد است - حیاتی خاص خود دارد که مجموعه‌ای از آحاد انسانی پراکنده، فاقد آن حیات خواهد بود. به عبارت بهتر، جامعه هم یک «شخص» یا «فوق شخص» است و درست به همان شیوه که بدن از سلول‌ها، اعضا و دستگاه‌ها تشکیل شده است، مرکب از افراد و دارای زندگی واحدی، غیر از حاصل جمع زندگی‌های افراد سازنده آن می‌باشد.^۱

نقد

این دیدگاه اگر منجر به جبر اجتماعی نشود تا حدی قابل دفاع است. ولی از آنجا که این نظریه، اراده افراد انسانی را مقهور اراده جمعی می‌داند با مبانی فلسفی ما در تضاد است. یعنی ما نمی‌توانیم جبر اجتماعی و مقهور بودن فرد انسانی را بپذیریم. زیرا افراد انسانی گاه می‌توانند خلاف اراده جمع عمل کنند. هر چند اراده فرد نیز برای تحقق ناچار است یا در اراده جمع مشارکت کند و یا آنها را با خود همراه سازد. از این رو ما با این نکته که این نظریه، اراده انسان را نادیده گرفته و فقط اراده جمع را بپذیرد، مخالفیم. در مبانی فلسفی ما، انسان آمیزه‌ای است از موجودی مستقل که در عین حال با جامعه مرتبط است. بنابراین فرد محکوم جامعه نیست، به این صورت که اراده مشخص و حق آزادی و انتخاب نداشته باشد و مسیر او تنها جامعه و تاریخ را مشخص سازد. در عین حال فرد را نمی‌توان جدای از جامعه دانست.^۲

۷. نظریه عامل اقتصادی (جبر اقتصادی)

نظریه عامل اقتصادی، یکی از شایع‌ترین نظریه‌های قرون اخیر بوده است. «کارل مارکس» و به طور کلی مارکسیست‌ها و احیاناً عده‌ای از غیر مارکسیست‌ها، طرفداران این نظریه‌اند.

۱. مصباح‌یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۴۷.

۲. جمعی از نویسندگان، شناخت اسلام، ص ۱۷۶.

نظریه عامل اقتصادی به تمام جنبه‌های انسانی از دیدگاه ویژه‌ای می‌نگرد. معتقدین به این نظریه، قانون مادیت جدلی را بر جامعه، تاریخ، اقتصاد و جهان به‌طور مساوی تطبیق می‌دهند و هیچ پدیده‌ای را از آن استثنا نمی‌کنند.^۱ آنها همچنین عامل اقتصادی را عامل اصلی پیدایش و تحولات صورت‌های مختلف جامعه می‌دانند؛ و موتور محرک تاریخ را اقتصاد و تکامل ابزار و روابط تولید معرفی کرده و می‌گویند: «اقتصاد، عامل شکوفایی فرهنگ‌ها و جبر اقتصادی نیز عامل اصلی پیدایش زندگی اجتماعی است». به عقیده ایشان علم، هنر و دین در پرتو اقتصاد تحقق می‌یابد و بنای اقتصادی، پایه واقعی روبناهای قانونی، اخلاقی، دینی و اندیشه‌ای است.^۲ لذا برای فهم تحولات یک اجتماع و بررسی جوانب گوناگون یک تمدن مؤلفه‌های اقتصادی - یعنی کار، سرمایه، نظام تولید و توزیع و ... - باید را بررسی کرد.

طبق این نظریه، محرک تاریخ «اقتصاد» است. به بیان دیگر، قائلین به این نظریه می‌گویند: چون تمام شئون اجتماعی و تاریخی هر قوم و ملتی - اعم از شئون فرهنگی، مذهبی، سیاسی، نظامی و اجتماعی - جلوه‌گاه شیوه تولیدی و روابط تولیدی آن جامعه است؛ و این تغییر و تحول در بنیاد اقتصادی جامعه است که جامعه را از بیخ‌و‌بن زیرورو می‌کند و به جلو می‌برد، بنابراین نوابغ که در نظریه‌های قبل از آن سخن گفتیم جز مظاهر نیازهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه نیستند و این نیاز نیز به نوبه خود معلول دگرگونی ابزار تولید است.^۳ آنان می‌گویند: تاریخ فقط مبارزه طبقات مختلف جامعه است که تحت شرایط اقتصادی، مبارزه‌های مختلفی را دارند. لذا تاریخ معلول یک سلسله انقلاب‌ها در روش تولید و توزیع است. پس کلید فهم جامعه و تاریخ، درک کلید اقتصادی آن است. به عبارت دیگر:

۱. بشر مولود تولید است؛ ۲. مناسبات تولیدی، وجهه مشخصه نظام اجتماعی است؛ ۳. نیروهای تولیدی، وجهه مشخصه نظام و رابطه تولیدی هستند؛ ۴. رابطه تولیدی (کارگر و سرمایه‌گذار) وجهه مشخصه یک نظام طبقاتی است؛ ۵. مبارزه طبقاتی، مظهر کار (کارگر) و سرمایه (سرمایه‌گذار) است؛ ۶. مبارزه کار و سرمایه در هر دوره، وجهه مشخصه یک دوره تاریخی است.^۴

نقد

نظریه عامل اقتصادی (جبر اقتصادی) تاریخ، فاقد جنبه‌های فنی و اصولی است. یعنی به‌صورت اصولی مطرح نشده است. نظریه اقتصادی تاریخ - با این صورت طرح شده - فقط ماهیت و هویت

۱. صدر، جهان‌بینی در فلسفه ما، ص ۳۶.

۲. بنگرید به: مارکس، سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی؛ سبحانی، مارکسیسم و نیروی محرک تاریخ؛ مطهری، نقدی بر مارکسیسم.

۳. مطهری، نقدی بر مارکسیسم، ص ۴۷۶.

۴. صدر، جهان‌بینی در فلسفه ما؛ کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۵۰؛ یروغه یف، تاریخ چیست؟، ص ۴۴.

تاریخی را که مادی و اقتصادی است روشن می‌کند و می‌گوید همه شئون دیگر به منزله أعراض این جوهر تاریخی است. در نتیجه روشن می‌کند که اگر در بنیاد اقتصادی جامعه دگرگونی رخ دهد، جبراً در همه شئون جامعه، دگرگونی رخ می‌دهد.

آنچه این نظریه می‌گوید همه «اگر» است. پرسش اصلی همچنان سر جای خود باقی است و آن اینکه بر فرض که اقتصاد زیربنای جامعه باشد و «اگر» زیر بنا تغییر کند همه جامعه تغییر می‌کند؛ اما با این وجود این نظریه روشن نمی‌کند که این تغییر زیربنا چرا و تحت نفوذ چه عامل و یا عواملی تغییر می‌کند که به دنبال آن، همه روبناها تغییر کند. این نظریه در پاسخ به این سؤال ساکت است و حرفی برای گفتن ندارد. به عبارت دیگر، زیربنا بودن اقتصاد برای تحرک داشتن و محرک بودن آن کافی نیست.^۱

علاوه بر این، طرفداران این نظریه انسان را مقهور عامل اقتصادی قلمداد کرده و ابعاد و عوامل دیگر را به کلی نادیده گرفته‌اند. به عبارت دیگر، مشکل اساسی این دیدگاه آن است که نقش ویژه انسان در کار و تولید نادیده گرفته شده و او را در بعد کاری و تولید و سرمایه خلاصه کرده‌اند. این در حالی است که طبق نظر اسلام، انسان جزئی از طبیعت است که دارای خواص مادی و طبیعی می‌باشد. اما موجودی تکامل یافته است به آن حد که شایسته افاضه «روح الهی» و ارزش «فوق طبیعی» گردیده؛ و در پرتو آن به «اراده آزاد» و قدرت آگاهی مسئولیت دست یافته است. همین موهبت سبب شده که او نه تنها اسیر و محکوم ماده یا هر پدیده مادی و رابطه تولیدی نگردد؛ بلکه بالعکس شایسته حاکمیت و تسلط بر طبیعت، و دگرگون ساختن پدیده‌ها و روابط مادی باشد.^۲ به هر صورت، با فروپاشی شوروی سابق - که بزرگ‌ترین حامی دیدگاه حاضر بود - این دیدگاه شکست خورد و بی‌اساس بودن نظریه فوق نیز مشخص گردید.

۸. نظریه عامل دینی (نظریه وجودی یا اگزیستانسیالیسم)

نظریه عامل دینی تاریخ، موضوع اعتقاد و جهان‌بینی فلسفی امروز غرب در زمینه تاریخ است. در ابتدا لازم است بگوییم فلسفه دینی تاریخ دو مفهوم دارد:

الف) مفهوم قدیم فلسفه دینی تاریخ؛

ب) مفهوم جدید فلسفه دینی تاریخ.

«سارتر» در این باره می‌گوید:

اگزیستانسیالیست‌ها [یا قائلین به نظریه عامل دینی] بر دو گونه‌اند: از یک طرف «اگزیستانسیالیست‌های مسیحی» که در میان این عده «یاسپرس» و «گابریل

۱. مطهری، نقدی بر مارکسیسم، ص ۲۱۷ - ۲۱۶.

۲. جمعی از نویسندگان، شناخت اسلام، ص ۱۷۵.

مارسل» را نام می‌بریم. که هر دو به کاتولیک بودن خود معترف هستند. از طرف دیگر، «اگزیستانسیالیست‌های خدا ناشناس» که «هایدگر» و خود من [سارتر] از آنها هستیم. وجه اشتراک این افراد با یکدیگر صرفاً این است که آنها عموماً معتقد به مقدم‌بودن انسان بر ذات و ماهیت او هستند.^۱

ما در اینجا ابتدا به بیان هر یک از این دو مفهوم و بیان عقاید طرف‌داران این دو نظریه می‌پردازیم. **الف) مفهوم قدیم فلسفه دینی تاریخ:** این مفهوم مربوط به تفسیری از تاریخ است که در کتاب مقدس^۲ آمده است و به آن «تبیین اساطیری» هم می‌گویند. طبق مفهوم قدیمی نظریه عامل دینی، وقایع تاریخی عبارتند از: مبارزه‌ای که بین «عدل» و «ظلم»، «خیر» و «شر» و یا «نیکی» و «بدی» وجود دارد. در حقیقت وقایع تورات همین امور را بیان می‌کند. این مفهوم، مبارزه‌ها، شکل آنها و تحولات تاریخی را از پرتو دین (کتاب مقدس) تبیین می‌کند و تفسیر خاصی از تحولات اجتماعی را به بشر ارزانی می‌دارد.^۳

ب) مفهوم جدید فلسفه دینی تاریخ: این دیدگاه مفهوم دیگری را به دین می‌بخشد. این نظریه ابتدا تحلیل و تفسیر خاصی از دین ارائه داده و آن را مساوی با وجود می‌گیرد. سپس تفسیر خاصی از وجود ارائه می‌دهد. پس از آن تاریخ را در پرتو آن تفسیر می‌کند.^۴ این مفهوم عمده‌تاً در حوزه روشنفکران فیلسوف، اصحاب کلیسا و یهودیان سوسیالیست مطرح است. «هایدگر» از پایه‌گذاران این نظریه و «آرنولد توین بی» از برجسته‌ترین قائلین به این نظریه است. نظریه یا فرضیه وجودی (اگزیستانسیالیسم) می‌گوید: آنچه در زمین پدید می‌آید امری آسمانی است که طبق حکمت بالغه بر زمین فرود آمده است و تحولات و تطورات تاریخ، جلوه‌گاه مشیت حکیمانه و حکمت بالغه الهی است. پس آنچه تاریخ را جلو می‌برد و دگرگون می‌سازد اراده خداوند است.^۵

این نظریه به‌طور خلاصه به‌صورت زیر طبقه‌بندی می‌شود:

۱. تمام جهان هستی، از انسان گرفته تا ماوراءالطبیعه - خدا - در فهم حقیقتی به‌نام «وجود» فهمیده می‌شود.

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. منظور از کتاب مقدس در این نظریه، تورات است که به‌صورت تاریخی است و نه انجیل که بیشتر حالت اخلاقی دارد. به تورات، عهد عتیق نیز می‌گویند. در برابر عهد جدید که انجیل است.

۳. بنگرید به: وین‌رایت، نقد فلسفه دینی وین‌رایت بر کثرت‌گرایی هیک؛ آلسون، درباره دین؛ پراودفوت، فلسفه دین در دین‌پژوهی.

۴. بنگرید به: تالیافرو، فلسفه دین در قرن بیستم.

۵. بنگرید به: پیلین، مبانی فلسفه دین؛ پینکافس، از مسئله‌محوری تا فضیلت‌محوری؛ نقدی بر تحویل‌گرایی در اخلاق.

۲. در یک قسمت این وجود، خدا و در قسمت دیگر آن، انسان است.
۳. رابطه وجودی انسان و خدا، جوهر اصلی وقایع حقیقی تاریخ است.
۴. هر زمان رابطه وجود انسان با خدا به شکل خاصی درآمده و رقم خورده، رابطه تاریخی خاصی پدید آمده؛ و زمانی که این رابطه به گونه‌ای دیگر درآمده، حادثه تاریخی دیگری رخ داده است. و ...
۵. پس نتیجه اینکه برای فهم تاریخ باید رابطه وجودی بین انسان و خدا را درک کرد.

نقد

این دیدگاه نیز به‌طور کلی و از نظر مبنایی مخدوش است. زیرا نه تنها تاریخ بلکه همه اسباب، علل، موجبات و موانع، جلوه‌گاه مشیت الهی است. نسبت مشیت الهی با همه اسباب و علل جهان علی‌السویه است. بنابراین اعتقاد بر این نظریه که می‌گوید: «آنچه در زمین پدید می‌آید امری آسمانی است که طبق حکمت بالغه به زمین فرود آمده است و تحولات و تطورات تاریخ، جلوه‌گاه مشیت حکیمانه و حکمت بالغه الهی است. پس آنچه تاریخ را جلو می‌برد و دگرگون می‌سازد اراده خداوند است ...» از نظر مبنایی مخدوش است.

برای درک نظر اسلام در تبیین تاریخ چاره‌ای جز مراجعه به قرآن وجود ندارد. بنابراین برای آنکه با بینش اسلام درباره تحولات تاریخی و عوامل سازنده آن آشنا شویم، به قرآن مراجعه می‌کنیم تا بدانیم که قرآن به تاریخ چگونه نظر کرده است.

قرآن و تاریخ

از بررسی مجموع آیات قرآن چنین بر می‌آید که قرآن با دو گونه نظر به تاریخ می‌نگرد:

الف) نظر به مجموع تاریخ؛

ب) نظر به اجزاء تاریخ.

در ذیل به تبیین نظر قرآن در این دو مورد می‌پردازیم.^۱

۱. نظر به مجموع تاریخ

سبک قرآن در بیان رویدادها و حوادث تاریخی آمیخته‌ای از سه روش «نقلی»، «تحلیلی و علمی» و «فلسفه تاریخی»^۲ است. از این‌رو در بحث نظر به مجموع تاریخ، قرآن هرگز یک قانون علمی را برای مجموع تاریخ ارائه نداده است. بلکه تنها به توصیف و پیشگویی - آن‌هم نه از نوع

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه و مشاهده آیات مرتبط؛ بنگرید به: روحانی، *تاریخ اسلام در آثار*

شهید مطهری، ج ۱، ص ۳۱ - ۳۰.

۲. مراد تبیین سنن الهی حاکم بر جامعه و تاریخ است.

پیش‌بینی‌های علمی که ابطال‌پذیرند - پرداخته است. بلکه اتصال قرآن با عالمی ورای عالم مادی، نظرات آن را فاقد خطا کرده است.

از نظر قرآن، تاریخ (و البته مجموعه مخلوقات) به هر طرف که بروند خدا را از هدفش باز نمی‌دارند. و خدا بر کار خود سوار و پیروز است.

البته این عبارت به معنی اعتقاد به مشیت‌گرایی نیست؛ زیرا اراده خدا نسبت به افعال بشر «اراده تشریعی» است.^۱ ضمن اینکه اراده تکوینی خدا نیز از علم او به هماهنگی فعل با نظام احسن است.^۲ به علاوه، تاریخ در نهایت امر به سوی امن، نعمت، رفاه و استخلاف صالحان در زمین، میل خواهد کرد: «إِنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ».

این میل را قرآن نه از نظر قانون علمی استنباط کرده است و نه می‌توان این سخن قرآن را سخنی علمی دانست. بلکه صددرصد غیب‌گویی است که فقط از خدا و معصومین ساخته است و بس. آیه سوره مبارکه نور^۳ که وعده می‌دهد مؤمنان و نیکوکاران در زمین پیروز خواهند شد و به امن و ایمان خواهند رسید و نیز آیه سوره مبارکه قصص^۴ که اراده پروردگار را بر پیروزی مستضعفین بیان می‌کند، هر دو وعده‌اند نه پیش‌بینی علمی. و البته در علم، وعده راه ندارد. پیش‌بینی‌های مشروط کار علم است و نه بیش.

وعده به پیروزی مستضعفین با پیش‌بینی علمی دیکتاتوری پرولتاریا هرگز از یک قماش نیستند. اگرچه برخی سعی کرده‌اند تا این‌دو را یکی کنند ولی تلاششان - اگرچه مقدس - مع‌الأسف عبث است. زیرا از نگاه قرآن به مجموع تاریخ، نمی‌توان فلسفه علم تاریخ را به‌دست آورد. خطای بسیاری از نویسندگان اسلامی در عدم توجه به همین نکته نهفته است.^۵

۲. نظر به اجزاء تاریخ

در مورد نظر به اجزاء تاریخ، اظهارات قرآن کاملاً روشن و دلنشین است. تعمیم‌های استقرایی با نتیجه‌گیری‌های مشخص و با برد محدود و معین در قرآن یافت می‌شود.

از نظر قرآن، تحولات پدیده‌های طبیعی، تابع قوانین و علل و عوامل و در یک کلمه «سنت»‌هایی است که در جهان هستی قرار داده شده است و اسلام بر وجود این قوانین و روابط

۱. بنگرید به: مفید، *اوائل المقالات*، ص ۵۸.

۲. بنگرید به: شیرازی، *درس‌های شرح منظومه حکیم سبزواری*؛ ملاصدرا، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*،

ج ۶، ص ۳۱۷.

۳. نور / ۵۵.

۴. قصص / ۵.

۵. سروش، *فلسفه تاریخ*، ص ۴۷.

علمی تأکید فراوان دارد.

براساس بینش اسلام، در «جامعه» نیز قوانین خاصی وجود دارد. یعنی دگرگونی‌های اجتماعی نیز براساس «سنت»‌هایی به وجود آمده است. رشد و سقوط ملت‌ها، قدرت و ناتوانی امم، سلطه گروه‌هایی خاص بر سایرین، صلاح و فساد جامعه و ... همه تابع قوانینی در همان جامعه و یا در روابطش با جوامع دیگر و ... نهفته است. بر این اساس، حوادث تاریخی تصادفی نیست. همچنین این حوادث تابع جبری کور یا تقدیری بی حساب نیست. بلکه همه چیز - همان گونه که در طبیعت قانون حاکم است - در جامعه قانون دارد. علاوه بر این، «قوانین و سنت‌های اجتماعی» نیز، خودبه خودی یا جبری درونی جامعه نیستند، بلکه همه آنها طرح خلقت و «سنن الهی» است.

در اینجا بهتر است چند نمونه از سنت‌های الهی را که قرآن به آنها اشاره کرده است یادآور شویم تا درک بهتری نسبت به نقش اراده انسان‌ها در حوزه این سنت‌ها بیابیم.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ.^۱

ما اقوامی از گذشتگان را نابود کردیم چون ستم در بین آنان ریشه دوانیده بود. او روابط اجتماعی آنان ظالمانه تنظیم گشته بود.

وَلَوْ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَمْنُوا وَآتَقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۲

اگر مردم دیار ایمان آورند و «تقوا» داشته باشند، ما برکت آسمان‌ها و زمین را بر روی آنها می‌گشاییم.

همچنین قرآن کریم در قسمتی از سوره مبارکه فاطر بعد از سخن از مردمی که در برابر دعوت پیامبران و حق خواهان، ایستادگی می‌کنند و با خودکامگی و غرور و تکبر درصدد بسط قدرت و جلب منافع خویش هستند و دست از فریب‌کاری و حيله‌گری بر نمی‌دارند، می‌فرماید:

إِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سَنَّتِ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسَنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسَنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا * أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا.^۳

۱. یونس / ۱۳.

۲. اعراف / ۹۶.

۳. فاطر / ۴۳ - ۴۲.

فریب کاری‌ها سرانجام دامن خود فریب کاران را می‌گیرد؛ و اینان مگر سرنوشتی غیر از سرنوشت پیشینیان را انتظار دارند. هیچ‌گاه سنت خدا تغییر نمی‌کند. آری در سنت الهی هیچ‌گونه دگرگونی نخواهی یافت. چرا در زمین سیر و سیاحت نمی‌کنند تا سرانجام کسانی را که پیش از آنان بودند را بنگرند؛ با آنکه آنان دارای قدرت و شکوهی بیشتر بودند.

در قسمتی از سوره مبارکه آل عمران نیز چنین می‌خوانیم:

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.^۱
پیش از شما سنت‌هایی در بین مردم اجرا شده. در زمین سیاحت کنید تا با این سنت‌ها آشنا گردید.

پس از این آیه نیز آمده است:

وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ... وَتِلْكَ الْأَيَّامُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.^۲
پس سستی نکنید و نگران نباشید. شما برتر خواهید بود؛ اگر ایمان داشته باشید ... و این صحنه‌های تاریخی و دگرگونی‌های روزگاران است که دست‌به‌دست اقوام و ملت‌ها می‌چرخد. باید آزموده شوید و مردم با ایمان از ریاکاران، باز شناخته شوند و صف مردم فداکار و مبارز از مردم فرومایه و زبون جدا گردد.

درنهایت از مجموع آیات ۱۲۶ تا ۱۴۲ این سوره استفاده می‌شود که هدف‌داری، پایداری، فداکاری، و پرهیز از خودخواهی و پستی‌ها و زبونی‌ها باعث دگرگونی تاریخ یک امت می‌شود و این از همان سنت‌هایی است که در بین مردم اجرا شده است. از آیاتی از سوره مبارکه اسراء^۳ نیز چنین به‌دست می‌آید که اقوام و امت‌ها در سایه «رهبر»ها و «رهبری»ها از یکدیگر مشخص می‌گردند. همچنین این نکته که ثبات در برنامه و هدف (اصالت ایدئولوژی) لازم است؛ اگر قومی با رهبران سخت‌کوش و مخلص و فداکارشان در افتند و آنها را از جامعه خود طرد کنند تا به فساد و سودپرستی‌های خود ادامه دهند، چنین قومی مهلت چندانی نخواهند یافت. سپس در ادامه آیات آمده است:

سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا...^۴

این سنتی است که در مورد فرستادگان پیشین هم اجرا کردیم ...

۱. آل عمران / ۱۳۷.

۲. آل عمران / ۱۴۰ - ۱۳۹.

۳. اسراء / ۷۷ - ۷۰.

۴. اسراء / ۷۷.

همچنین از آیه ۱۶ این سوره چنین استفاده می‌شود:

هنگامی که بناست سرزمینی نابود شود؛ مترفین (ثروتمندان متنعم و اشراف مستکبر) آن جامعه در برابر انبیا و مصلحین جبهه‌گیری می‌کنند. آنگاه فرمان قطعی خدا فرامی‌رسد و سرزمین کافران زیرورو می‌شود.^۱

و نیز در سوره مبارکه الفجر چنین می‌خوانیم:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ * وَ
ثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخَرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ *
فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ * إِنَّ رَبَّكَ لَبَازِلٌ رَصَادٍ.^۲
آیا ندیدی خدا با «عاد» چه کرد؟ مردم سرزمین «ارم» که قدرت فراوان داشتند؛
آن‌چنان شوکتی که در دیگر سرزمین‌ها نظیر نداشت. و آیا قوم «ثمود» را ندیدی؟
هم‌آنان که دل صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خویش کاخ‌ها می‌افراشتند. و «فرعون»؛
که قدرت و سپاه فراوان داشت. هم‌آنان که در سرزمین‌ها سر به طغیان و سرکشی و
ستم گذاردند و در آن فساد بسیار کردند و خدا تازیانه عذاب را بر آنان نواخت. آری
خدا در کمینگاه ستمکاران است.

موارد یاد شده تنها نمونه‌ای از موارد فراوانی است که قرآن به سنت‌های تاریخ اشاره می‌کند.

موتور حرکت تاریخ از نظر قرآن

شناخت موتور حرکت تاریخ تنها در سایه شناخت انسان و ویژگی‌های روحی او میسر است؛ زیرا در جهان‌بینی اسلامی، حوادث اجتماعی تابع علل نفسانی انسان‌هاست. به عبارت دیگر، این مردم هستند که اگر به نیکی گرایش پیدا کنند، زندگی اجتماعی آنها نیز به تبع آن به‌سوی نیکی و تکامل می‌رود و سرانجام به سعادت می‌رسد؛ و اگر ایشان به‌سوی زشتی و فساد روی آورند زندگی اجتماعی آنها نیز به سوی فساد و تباهی خواهد رفت.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.^۳

۱. برگرفته از: اسراء / ۱۶.

۲. فجر / ۱۳ - ۵.

۳. رعد / ۱۱.

برای انسان از پیش‌رو و پشت‌سر، تعقیب‌کنندگانی است که به فرمان خدا او را از حوادث حفظ می‌کنند. خداوند وضع زندگی قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه حالات نفسانی خود را تغییر دهند. هرگاه خداوند اراده کند که قومی را به بدی و دشواری افکند، هیچ قدرتی او را از اراده‌اش باز نمی‌دارد. و جز خداوند هیچکس برای قوم فرمانروا نیست.

همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.^۱

همین است، خداوند نعمتی را که به قومی داده تغییر نمی‌دهد مگر آنکه حالات نفسانی خود را تغییر دهند.

علاوه بر این، دو آیه درباره خوشبختی و بدبختی انسان‌ها وجود دارد که بیانگر این نکته است که این امور همگی نتیجه انحراف خود انسان‌هاست. در قرآن می‌خوانیم:

مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.^۲

هر مصیبتی که به شما رسد نتیجه کردار شماست و خداوند از بسیاری از بدی‌های شما در می‌گذرد.

و نیز در جایی دیگر در همین باره می‌فرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ وَلِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.^۳

به‌واسطه کردار مردم در خشکی و دریا فساد ظاهر شد تا کیفر پاره‌ای از آنچه کرده‌اند بچشند، شاید رجوع کنند.

بنابر آنچه در این آیات گفته شد، روشن می‌شود تا زمانی که انسان دگرگون نشود، هیچ چیز دگرگون نخواهد شد. و اگر این دگرگونی در انسان نبود زندگی انسان همچون کندوی عسل راکد و یکنواخت باقی می‌ماند و مراحل ترقی را طی نمی‌کرد. از این‌رو لازم است بدانیم که کدام ویژگی از انسان‌ها سبب دگرگونی می‌شود و نیز اینکه این ویژگی بر چه اساسی صورت می‌پذیرد.

مهم‌ترین ویژگی‌های انسان یا موتور تاریخ

اساسی‌ترین ویژگی‌های انسان یا موتور تاریخ پنج نیروی استعداد است:

۱. انفال / ۵۲.

۲. شوری / ۳۰.

۳. روم / ۴۱.

۱. استعداد جمع‌آوری تجربه‌ها؛

۲. استعداد نوآوری؛

۳. استعداد عقل و ابتکار؛

۴. نبرد درونی بین عقل و نفس؛

۵. استعداد قلم و بیان.^۱

خلاصه سخن اینکه انسان با عقل و اندیشه‌اش پدیده‌ها را کشف می‌کند و با خصلت نوآوری‌اش دست به ابتکار و نوآوری می‌زند. سپس از طریق قلم و بیان، تجارب خود و دیگران را به نسل‌های آینده منتقل می‌کند. به‌همین وسیله است که می‌تواند علم، سیاست، هنر و ... را از نسلی به نسل دیگر و از مرحله‌ای به مرحله نوتر و پیشرفته‌تر برساند.

گذشته از همه اینها، تضاد درونی انسان - تضاد میان عقل و نفس - خواسته یا ناخواسته انسان را درگیر دو خصلت درونی‌اش می‌کند. درواقع نبردی میان انسان به‌کمال رسیده و آزادی معنوی به‌دست آورده و انسان منحط و درجا زده و حیوان صفت. نمونه این تضاد را در قرآن، و در جریان داستان دو فرزند حضرت آدم - هابیل و قابیل - می‌خوانیم.

اگرچه در رأس عوامل محرک تاریخ، «اراده خداوند» قرار دارد و هر حرکتی نیازمند تعلق مشیت الهی در دو بخش ارادی (مثل ظهور و حرکت نواخ) و غیر ارادی (مثل حوادث طبیعی) است، با این وصف، عامل اصلی محرک تاریخ در بخش ارادی انسان‌ها و غایات آنان - در فعالیت، اعمال و افکار آنها - ثابت است.^۲ بنابراین از نظر قرآن، قوانین و سنت‌های تاریخ، منظم و از روی حساب است؛ ولی این امر، با اختیار و اراده انسان منافات ندارد، و انسان در صحنه‌های تاریخ نقش دارد و تاریخ را می‌سازد.

این‌گونه است که انسان با تکیه بر ویژگی‌هایش هم تمدن می‌آفریند و هم آغازگر جنگ‌ها و نبردها می‌شود و به این ترتیب هم می‌تواند تاریخ بسازد و هم قادر است جامعه را به انحطاط بکشانند.^۳

نظر قرآن درباره مسیر و منازل برجسته تاریخ

از آنجا که هیچ حرکت اجتماعی از هر جهت مشابه با حرکت اجسام مادی نیست، ازاین‌رو ارائه طرحی کلی برای تاریخ که در آن از قوانینی شبیه به قوانین حاکم بر اجسام مادی استفاده شود، غیرممکن است. لیکن آنچه مسلم است این است که می‌توان برای تاریخ تا حدودی قوانینی کلی

۱. الرحمن / ۵ - ۱.

۲. بنگرید به: جعفری، حرکت و تحول از دیدگاه قرآن، ص ۲۳۹ - ۲۲۵؛ همو، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۳. کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۷۰ - ۶۷.

کشف کرد و از آن درس آموخت و تا حدودی بر مبنای همان قوانین کلی پیش‌بینی کرد.^۱ آیات قرآنی بر این امر دلالت دارد که یک سلسله قضایای شرعی به‌عنوان سنن الهی بر تاریخ حکومت دارد و نمی‌توان قوانین حاکم بر تاریخ را انکار کرد.^۲ بنابراین قرآن، تاریخ را دارای قانون، مسیر و منازلی می‌داند.

از منظر قرآن کریم، تاریخ دارای سه مسیر و منزل برجسته است:

۱. مرحله وحدت ابتدایی؛

۲. مرحله اختلاف؛

۳. مرحله وحدت نهایی.

۱. مرحله وحدت ابتدایی

از دیدگاه اسلام، عالم تجلی واحدی از حق است و هیچ‌گونه اختلاف و تضادی در آن نیست. به عبارت دیگر، تضادهایی که ملاحظه می‌کنیم ظاهری هستند و درواقع همگی گویای یک حقیقت‌اند. لذا قرآن کریم می‌فرماید: «فَارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»^۳ این هماهنگی و عدم تضاد و اختلاف تا جایی است که انسان با کمک نیروی اختیار خود زمینه فساد و انحراف را فراهم نکرده باشد: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۴ از این رو قرآن جامعه اولیه انسان‌ها را «امت واحده» می‌داند و می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۵ در ادامه آیه، قرآن از اختلاف در دین در میان انسان‌ها سخن می‌گوید که این امر به دلیل مختار بودن انسان اجتناب‌ناپذیر است.^۶

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ.^۷

مردم امت واحده بودند تا اینکه به واسطه تضاد دچار اختلاف شدند. خداوند پیامبرانی نویددهنده و بیم‌دهنده برانگیخت و بر حق به آنها کتاب نازل کرد، تا در موارد اختلاف در میان آنها داوری نمایند. تنها کسانی درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند که کتاب به آنها داده شده بود. آن‌هم به‌خاطر حسد همدیگر بود.

۱. بنگرید به: مطهری، فلسفه تاریخ.

۲. یونس / ۴۹؛ آل عمران / ۱۳۷.

۳. ملک / ۳.

۴. روم / ۴۱.

۵. بقره / ۲۱۳.

۶. قرشی، احسن الحدیث، ج ۵، ص ۶۶.

۷. بقره / ۲۱۳.

از نظر اندیشمندان مسلمان، اختلاف‌ها ناشی از دو امر است:

یک. اختلاف طبایع - بنیه‌ها و استعدادهای - انسانی در صفت استخدام‌طلبی؛

دو. اختلاف ناشی از هواهای نفسانی انسان‌ها.

اختلاف در دین، ناشی از نوع دوم اختلاف و مذموم است.^۱ درحالی که مراد از تضاد و اختلاف در آیه بالا که منجر به مبعوث شدن انبیا شده، در بحث دعواها و اختلافات مادی و دنیایی انسان‌ها در اختلاف طبایع آنهاست. لذا در دوره امت واحده بودن انسان‌ها، از نفس واحده خلق شده بودند^۲ و در ابتدا بدون اختلاف و کشمکش و جنگ، به سادگی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند.^۳

۲. مرحله اختلاف

پس از مرحله وحدت ابتدایی به یکباره مسیر تاریخ عوض می‌شود و میان هابیل و قابیل اختلاف پیش می‌آید. قرآن در این باره می‌فرماید:

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ * قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْهِ إِلَيْكَ لِأَتُكِّلَ لِي إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ.^۴

داستان دو پسر آدم را به حق بر آنها بخوان؛ آن‌هنگام که وسیله تقریبی پیدا کردند. از یکی پذیرفته شد و از دیگری نشد ... گفت: تو را می‌کشم. گفت تنها از مردم پرهیزکار خداوند می‌پذیرد. اگر دستت را به‌سوی من بگشایی که مرا بکشی، دستم را به‌سوی تو نمی‌گشایم. سرانجام بر کشتن برادر مصمم شد و او را کشت و از زیانکاران شد.

ظاهر آیه دلالت بر این دارد که در جامعه اولیه بشری، افراد با یکدیگر متحد و متفق بودند و در سادگی و به‌دور از هرگونه جنگ و نزاعی روزگار می‌گذرانیدند. در این دوران دین همه واحد بود و هیچ اختلاف و تفرقه‌ای از نظر عقاید مذهبی در میان آنها وجود نداشت. علت این امت واحده بودن در میان جامعه ابتدایی بشر شاید عدم شناخت انسان از داشتن قدرت تسلط بر دیگران بود. چنان‌که می‌دانیم غریزه استخدام در نهاد بشر نهفته است و به مقتضای آن انسان در صدد غلبه بر دیگران بر می‌آید. علاوه بر آن، انسان‌ها از حیث داشتن نیروی طبیعی با یکدیگر متفاوتند.

۱. بنگرید به: طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۸۲.

۲. نساء / ۱.

۳. بقره / ۲۱۳.

۴. مائده / ۳۰ - ۳۷.

در نتیجه عده‌ای نیرومندتر و صاحب زور و عده‌ای زیردست و عقب‌مانده شدند. به این وسیله اجتماع و مدنیت در تاریخ شکل گرفت.^۱

علت این امر از منظر بینش اسلامی در دو امر خلاصه می‌شد: اول. نیروی فکر و طبیعت خاص انسان، و دوم. آمادگی طبیعت برای هرگونه بهره‌گیری مثبت. براین اساس، انسان‌ها به اختلاف و نزاع با یکدیگر روی آوردند. نتیجه این حرکت استخدام و استثمارگرایانه، ایجاد تضاد و تعارض و تنازع در میان انسان‌ها بود.^۲

۳. مرحله وحدت نهایی

تضاد و تنازع ناشی از غریزه استخدام که از ماجرای هابیل و قابیل آغاز شده همچنان هست و خواهد بود تا زمانی که قدرت فکری انسان‌ها قادر به درک انقلابی جهانی برای رسیدن به امت واحده نهایی شود. در نتیجه، آن امت واحده بار دیگر تشکیل می‌شود و به تمام تضادها و درگیری‌های بیرونی خاتمه داده خواهد شد.^۳

البته در آن روز هم درگیری هست، اما نه درگیری و تضاد انسان با انسان بلکه درگیری درونی انسان با نفس خویش. یعنی از دیدگاه اسلام، انسان حتی با رسیدن به جامعه ایدئال هم از حرکت باز نمی‌ماند و با نفس خویش به مبارزه پرداخته و همچنان پیشرفت می‌کند. از این‌رو در مرحله وحدت نهایی - که بر مبنای اعتقادات اسلامی پس از ظهور مهدی موعود علیه السلام محقق می‌شود - چون «هوای نفس به هدایت و رستگاری بر می‌گردد»^۴ و «رأی و اندیشه واحدی [رأی قرآن] بر جهان حاکم می‌شود»^۵ در نتیجه «عقل انسان‌ها جمع و اخلاق آنها کامل گشته»^۶ «مشکلات مادی و دنیوی مردم که از مهم‌ترین عوامل اختلاف و ظلم‌اند بر طرف شده»^۷ و «قسط و عدل بر همه جهان حکم‌فرما خواهد شد»^۸ بدین سبب دلیلی برای بروز تضاد - که یک مرحله پس از اختلاف و به معنی تعارض بیرونی است - وجود ندارد.

۱. برگرفته از: طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۷۹ - ۱۷۸.

۲. دقت کنید: تضاد نتیجه حرکت استخدام و استثمارگرایانه است و نه علت آن.

۳. این اعتقاد فقط مختص اسلام و قرون گذشته نیست. جهت کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: رحیم پورازغدی، «جهانی‌سازی، پایان تاریخ و مهدویت»، نشریه معارف، ش ۱۹، ص ۷.

۴. بنگرید به: فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۳، خ ۱۳۷، ص ۴۲۴.

۵. بنگرید به: همان.

۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶: همان، ج ۴۷، ص ۴۱۲.

۷. همان، ص ۱۹۱، ۳۲۳ - ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۳۹.

۸. همان، ج ۵۱، ص ۸۱.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ.^۱

اگر خدا می‌خواست همه مردم را امت واحد می‌گردانید، لیکن مردم به‌طور همیشگی در اختلاف خواهند بود، مگر آن‌کس که خدا به رحمت و لطف خاص هدایت کند و برای همین آفریده شده‌اند.

تفاوت امت واحد اولیه (مرحله وحدت ابتدایی) با امت واحد نهایی (مرحله وحدت نهایی) در این است که در مرحله وحدت ابتدایی، استخدام که امری طبیعی و ضروری است وجود نداشت و وحدت پس از استخدام و بهره‌کشی انسان‌ها از یکدیگر از میان می‌رفت ولی در امت واحد نهایی، استخدام و بهره‌کشی وجود دارد. با این تفاوت که این استخدام در مقابل استخدام و آن بهره‌کشی در برابر بهره‌مندی است. یعنی خدمات متقابل انسان‌ها برای یکدیگر بدون هیچ استثمار و ظلمی.^۲ خلاصه کلام اینکه از منظر قرآن هوای نفس حرکت استثمارگرایانه، علت تضاد و تنازع بین انسان‌ها می‌باشد و تنها راه پایان‌پذیری اختلاف‌ها و کشمکش‌ها، تبعیت از قوانین الهی و پیروی از دستورات پیامبران، در سایه رحمت خداوند است.

هویت تاریخ از نگاه اسلام

دانشمندان بسیاری اعم از مسلمان یا غیرمسلمان درباره اینکه هویت تاریخ مادی است یا معنوی بحث کرده‌اند. دانشمندانی چون کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها که قائل به هویتی مادی برای تاریخ‌اند، حد نهایی تاریخ را رسیدن به پیشرفت‌های مادی می‌دانند. عده‌ای از اندیشمندان اسلامی نیز با استناد به ظاهر برخی آیات قرآن، به مادی بودن تاریخ قائل شده‌اند. به‌نظر آنان، قرآن انسان‌ها را در دو قطب استثمارگر و مستضعف قرار داده و تنها خطاب به توده محروم و مستضعف نازل شده است و چون به نظر قرآن، پیروزی نهایی از آن مستضعفان است، پس قرآن دسته‌ای [مستضعفین] را بالذات دارای خصلت انقلابی و دسته دیگر [متمکنین و ثروتمندان] را بالذات دارای خصلت ارتجاعی می‌داند، بنابراین مسیر حرکت تاریخ به سود محرومان و مستضعفان است. درحالی‌که این تطابق اشتباه است. زیرا از نظر قرآن انسان‌ها تنها در دو قطب نیستند و حد وسطی هم میان آنها وجود دارد. به عبارت دیگر، این‌گونه نیست که همه مؤمنان مستضعف و یا همه مستضعفین مؤمن باشند. علاوه

۱. هود / ۱۱۹.

۲. برگرفته از: کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۷۶.

بر آن، قرآن برای هدایت عموم مردم نازل شده و نه تنها طبقه محروم و مستضعف. دلیل این ادعا آیاتی است که از وجوب حج بر کسی که استطاعت آن را دارد سخن می‌گوید:

لِّلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا^۱

برای خدا بر مردم مستطیع است که حج کنند.

مسلماً اگر قرآن تنها برای توده محروم و مستضعف نازل شده بود، وجوب حج معنا نداشت. زیرا مستضعف تمکن مالی ندارد که بر او حج واجب شود. پس قرآن گروهی از متمکنین را مؤمن می‌داند. علاوه بر این، هرچند آیه پنجم سوره قصص پیروزی را از آن مستضعفین می‌داند، و آیه ۱۳۷ سوره اعراف، سخن از پیروزی بنی‌اسرائیل بر فرعون به سبب صبرشان اشاره دارد، لکن آیات دیگری در قرآن،^۲ پیروزی نهایی را از آن مصلحان و متقین می‌داند. بنابراین از جمع آیات می‌توان چنین نتیجه گرفت که پیروزی نهایی از آن «مستضعفان و محرومان مؤمن، صالح و متقی» است و نه هر محروم و مستضعفی. ضمن اینکه آیه ۱۳۷ سوره اعراف درصدد بیان یک اصل نیست بلکه درصدد بیان سرگذشت فرعون و مستضعفین زمان اوست که در همان وقت، اراده خدا به پیروزی مستضعفین تعلق گرفت.

پذیرش مادی بودن هویت تاریخ آثار و نتایج ذیل را به دنبال دارد:

۱. تقدم ماده بر روح و به عبارت دیگر، اصالت ماده در مقابل روح؛

۲. اولویت و تقدم نیازهای مادی بر نیازهای معنوی؛

۳. تقدم کار بر اندیشه و تفکر؛

۴. تقدم وجود اجتماعی انسان بر وجود فردی؛

۵. تقدم جنبه‌های مادی جامعه بر جنبه‌های معنوی آن.

این در حالی است که اسلام به معنویت تاریخ معتقد است. یعنی اسلام برای تاریخ هویت و روحی زنده قائل است که از مرتبه‌ای ماورای امور مادی فرمان می‌گیرد. بر این اساس، اسلام، هم روح را در مقابل ماده اصیل می‌داند و هم نیازهای معنوی نظیر نیاز به علم، نیاز به ایمان، نیاز به اخلاق و ... را در مقابل نیازهای مادی نظیر نیاز به آب و نان، نیاز به مسکن و ... اصالت می‌دهد. به علاوه، اسلام معتقد است که اندیشه و عمل در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و پایه‌های اصیل انسانی در تفکرات شخص و فطرت درونی اوست. لذا جنبه‌های معنوی انسان‌ها بر جنبه‌های مادی آنها مقدم است.^۳

۱. آل عمران / ۹۷.

۲. به عنوان مثال: نور / ۵۵؛ اعراف / ۱۲۸؛ انبیاء / ۱۰۵.

۳. کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۸۸.

قرآن و مسئله تضاد

موتور محرک تاریخ، انسان‌ها هستند که قادرند با قرار گرفتن زیر پرچم قوانین و سنت‌های رایج بر تاریخ، تاریخ‌ساز شده و اوراق تاریخ را به جلو ببرند. علاوه بر این، عامل این حرکت، اختیار و تفاوت و اختلاف انسان‌ها در بحث طبایع و بنیه‌های آنهاست. افزون بر این در اصل خلقت، هماهنگی کامل حاکم است و بر مبنای کلام قرآن، هیچ‌گونه اختلاف و تعارض تضادی در جهان خلقت به چشم نمی‌خورد و جهان هستی فی نفسه عاری از هرگونه انحراف، فساد و اختلافی است. نیز اشاره شد که منشأ اختلافات و تضاد، ایجاد و به کار گرفتن قوانین ظالمانه ناشی از مختار بودن انسان‌هاست. علاوه بر این، گذشت که بر مبنای بینش اسلام، دو نوع اختلاف وجود دارد که اولی به خودی خود مذموم نبود و از طبیعت انسانی خدادادی سرچشمه می‌گرفت. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّجِمَ رَبُّكَ وَلَئِنَّكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۱

این دسته اختلاف از نیروهای محرک موتور تاریخ بوده و عامل پیشرفت تاریخ نیز به‌شمار می‌رفت. درحالی‌که دومی از هوای نفس آدمی ناشی شده و منجر به سقوط آدمی در ورطه فساد و انحراف بود. در بینش اسلامی آنجا که بحث توجیه دگرگونی‌ها به‌میان می‌آید مسئله تضاد در معنای اول آن نقش مهمی دارد. البته این به‌معنای آنکه این مسئله تنها عامل محرک تاریخ باشد نیست. همچنین منظور ما از تضاد، تنها تضاد بین روابط تولیدی و ابزار مادی تولید نمی‌باشد. بلکه در بعد معنوی نیز به کار بردن آزادی اندیشه و استفاده از آرای مختلف و جمع‌بندی آنها بر پایه اعتقاد به یک قانون کامل حلال اختلافات - یعنی قرآن کریم - کارگشاست.

به عبارت دیگر، در بینش اسلامی انسان در درون خود با دو عامل متضاد درگیر است: ۱. وسوسه نفس؛ ۲. هدایت عقل.

به عبارت دیگر، تمایلات حیوانی با نهادهای عالی در تضاداند و شیطان - که مظهر مجموعه عوامل گمراه‌کننده و وسوسه‌گر است - در برابر جنبه الهی انسان قرار دارد و بدین سبب حق و باطل در جامعه همیشه درگیر هستند.

از ابتدای تاریخ، دو فرزند آدم - که مظهر دو جناح انسان‌های تاریخ هستند - با یکدیگر در ستیزند. یکی برای ارضای شهوات و جلب منافع خود، از روی حسادت و خودخواهی، دیگری را از پای در می‌آورد و اولین کشتار و تجاوز به‌خاطر سودجویی و خودخواهی پای می‌گیرد. پس از آن،

۱. یوسف / ۱۲۰.

افراد و گروه‌های استعمارگر خودکامه، عیاش و متجاوز، که قرآن از ایشان با الفاظی چون «طاغوت، مترف، مفسد، مسرف و ...» یاد می‌کند، در برابر مصلحان، حق‌خواهان و عدالت‌دوستان قرار می‌گیرند و این درگیری‌ها در سراسر تاریخ جریان دارد.

از نظر قرآن، هرگاه در جامعه‌ای فساد به اوج برسد باید در انتظار فاجعه بود. و یا زمانی که رفاه و فراوانی روزی و امنیت سیاسی منجر به کفران و تضییع نعمت گردد، زمینه برای تنگی معیشت و ناامنی و ترس باز می‌شود.^۱ اما با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که:

اولاً ریشه این درگیری و موضع‌گیری جناح‌های درگیر - چه استثمارگر و چه استثمارزده، چه زورگو و چه محروم، چه ظالم و چه مظلوم - در وجود خود انسان‌هاست. و این طغیان هوس‌ها و تمایلات درونی انسان‌هاست که چنین موج آتش‌زایی برمی‌انگیزد. البته شرایط اجتماعی و محیطی نیز در این آتش‌افروزی یا جلوگیری از آن مؤثر است.

ثانیاً حاصل تضاد و درگیری - چه در درون انسان و چه در طبقات اجتماعی - همیشه نفی یک جناح نیست. بلکه در مواردی، تعدیل، هدایت و حتی هماهنگ‌سازی است. توضیح اینکه، در درون اگر مبارزه‌ای بین عقل و نفس وجود دارد، حاصل مبارزه، از بین بردن نفس نیست؛ بلکه مهارکردن و تعدیل آن است. اگر بین خواسته‌های مادی و تمایلات عالی انسانی درگیری است این درگیری حاصل یک مبارزه اصیل برای ریشه‌کن کردن گرایش‌های طبیعی و مادی - به این صورت که آدمی دیگر غذا نخورد یا ازدواج نکند و ... - نیست بلکه حاصل این مبارزه، «خودسازی» است. به این معنا که همه این انگیزه‌ها کنترل شده و تحت انضباط درآید و با میانه‌روی - یعنی به دور از اجحاف و زیاده‌روی - اعمال گردد.

در جامعه نیز، حاصل درگیری بین سودجوی متجاوز و محروم، ریشه‌کن کردن متجاوزان و نفی و طرد آنهاست. همچنان‌که مسئله «قصاص، مبارزه و مجاهده و قتال» اسلامی به آن فرا می‌خواند. گاهی هم «ارشاد، هدایت، تربیت و سازندگی» یا به عبارت بهتر، «امر به معروف و نهی از منکر» در سطوح مسالمت‌آمیز است که منجر به بهسازی محیط و رام کردن و به‌راه آوردن فاسدان و مجرمین می‌شود. بنابراین نقش عوامل سازنده را نباید فراموش کرد.^۲

ضرورت تقویت اختلاف و تضاد ممدوح و مقاومت در برابر اختلاف و تضاد مذموم

در هر درگیری بی‌شک طرفی پیش می‌رود که نیرومندتر باشد. بنابراین اگر جناح «طاغوت و مترفین»

۱. نصیری، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، ص ۲۳.

۲. بنی‌صدر، تضاد و توحید.

نیرومندتر بودند، ظلم و فساد حاکم است و مردم گرفتار فشار و محرومیت‌اند و در مقابل، اگر روزگاری جناح «حق و عدالت» قوی‌تر شد، عدالت اجتماعی حکم‌فرما می‌شود و زورگو و ستمگر طرد می‌گردد. تقویت جناح حق امری ارادی و البته مشکل و پر مشقت است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا ...^۱

چرا در بین اقوام و ملت‌ها، مردمی باغیرت و شرف نباشد تا در برابر تب‌هکاران زمین مقاومت کنند و آنان را از فساد باز دارند؟

همچنین این آیه که می‌فرماید:

... وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ لِلنَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ...^۲

اگر خدا توسط گروهی از مردم، از تجاوز و ظلم گروهی دیگر دفاع و جلوگیری نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد ...

این آیات و ده‌ها آیه دیگر که مربوط به ضرورت جهاد و کارزار با مفسدین، متجاوزین، جباران و خودکامگان است و نیز آن‌همه وعده پیروزی که در سایه صبر، مقاومت و استقامت داده شده است، دلیل این ادعاست.

برخلاف معتقدین به بینش دیالکتیک مادی یا ابزاری تاریخ، «تنها عامل نزدیک‌تر شدن هرگونه حرکت و تغییر و دگرگونی تاریخی، تغییر دائمی ذهن ما و تشدید تضاد و افزایش عوامل درگیری»^۳ نیست؛ بلکه بیداری ستم‌دیدگان، رشد آنان، تقویت جناح عدالت‌جو و حق‌طلب و افزودن گرایش‌ها و انگیزه‌های مثبت هم می‌تواند به غلبه حق کمک کند.

بنابراین آنچه تاریخ را می‌سازد در این سه مرحله است:

۱. آگاهی بر سنت‌های تاریخ؛

۲. شناخت فرصت‌ها؛

۳. استفاده انسان از فرصت‌ها.

بدیهی است هرکس در هر سطح از شعور اجتماعی و قدرت رهبری، نمی‌تواند سازنده تاریخ باشد. برای انجام اقدامات متناسب، به‌موقع و ثمربخش، آگاهی بر «سنن تاریخی»، تیزبینی در شناخت بافت جوامع، تفسیر صحیح حوادث تاریخی، آشنایی با سرگذشت پیشینیان و روشن‌بینی نسبت به

۱. هود / ۱۱۶.

۲. بقره / ۲۵۱. منظور آیه از اینکه می‌فرماید: «اللّٰهُ دَفْعَ مِیْ كُنْد ...» جبری بودن روند تاریخ نیست. بلکه منظور قرار گرفتن قدرت و اختیار انسان تحت قدرت و اراده الهی است.

۳. بنگرید به: صدیقی، تفسیر تاریخ، ص ۷۲ - ۶۹.

نهادها، گرایش‌ها و عوامل شکل‌دهنده هر جامعه لازم است.

علاوه بر آگاهی، هوش و درایت و کاردانی لازم برای بسیج افکار عمومی، سازمان‌دهی رهبری و هدایت نیروهای مقاوم، ایمان و هدف‌داری، مقاومت و پایداری و ... نیز از ضروریات است. از این‌رو می‌بینیم تاریخ، افراد یا گروه‌هایی معدود را نشان می‌دهد که این رسالت اجتماعی را به دوش کشیده‌اند و با خلق افکار و اندیشه‌هایی سازنده، با پایداری و وسعت روح، با قدرت فوق‌العاده رهبری، راهی را می‌گشایند و مردم را بسیج می‌کنند و در کل، دگرگونی‌هایی بزرگ را در تاریخ یک ملت به وجود می‌آورند.

آری، تاریخ بشر، تاریخ انسان‌هاست که در آن انسان‌های بزرگ و برجسته نقشی برجسته دارند.

نتیجه

آنچه از مجموع مطالب مطرح شده به دست می‌آید، این نکات است:

۱. با نگاهی به نظریه‌های نه‌گانه، آنچه استنباط می‌شود این است که اگر چه ما نمی‌توانیم عوامل ذکر شده در این نظریات را صددرصد نفی کنیم ولی از آنجا که این نظریات تا حدودی تحت تأثیر جو حاکم بر جوامع زمان خود صادر شده، و اغلب - بر خلاف نظر قرآن در تفسیر تاریخ - از وسعت دیدی که لازمه تفسیر زیربنای تاریخ است برخوردار نیستند، با گذر زمان کهنه شده، و مورد نقد قرار گرفته‌اند، و با آمدن نظریات جدید به گونه‌ای از قاطعیتشان کاسته شده است.

۲. از بررسی مجموع آیات چنین برمی‌آید که قرآن با دوگونه نظر به تاریخ می‌نگرد:

الف) نظر به مجموع تاریخ، که در این مورد تنها به توصیف و پیش‌گویی - پیش‌بینی علمی - پرداخته است.^۱

ب) نظر به اجزاء تاریخ. براساس بینش اسلام، حوادث تاریخی، تصادفی، جبری کور یا تقدیری بی‌حساب نیست، بلکه همه چیز - همان‌گونه که در طبیعت قانون حاکم است - در جامعه قانون دارد که اسلام این قوانین را سنت می‌نامد.

۳. به عقیده قرآن، موتور حرکت تاریخ، خواست و اراده انسان‌هاست و تا زمانی که انسان دگرگون نشود، هیچ چیز دگرگون نخواهد شد. بنابراین انسان با عقل و اندیشه‌اش پدیده‌ها را کشف می‌کند و با خصلت نوآوری‌اش دست به ابتکار و نوآوری می‌زند. سپس از طریق قلم و بیان، تجارب خود و دیگران را به نسل‌های آینده منتقل می‌کند. به همین وسیله است که می‌تواند علم، سیاست، هنر و ... را از نسلی به نسل دیگر و از مرحله‌ای به مرحله نوتر و پیشرفته‌تر برساند.

۱. ر.ک: مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۴۰ به بعد.

۴. تضاد درونی انسان - تضاد میان عقل و نفس - خواسته یا ناخواسته انسان را درگیر دو خصلت درونی‌اش می‌کند. یعنی درواقع نبردی میان انسان به کمال رسیده و آزادی معنوی به دست آورده و انسان منحط و درجا زده و حیوان صفت. به این وسیله انسان با تکیه بر ویژگی‌هایش هم تمدن می‌آفریند و هم آغازگر جنگ‌ها و نبردها می‌شود و به این ترتیب هم می‌تواند تاریخ بسازد و هم قادر است جامعه را به انحطاط بکشانند.

۵. در باب مسئله تضاد در تاریخ روشن شد که از نظر اسلام اولاً ریشه تضاد، در وجود خود انسان‌هاست. و ثانیاً، حاصل تضاد و درگیری - چه در درون انسان و چه در طبقات اجتماعی - همیشه نفی یک جناح نیست. بلکه در مواردی، تعدیل، هدایت و حتی هماهنگ‌سازی است. ضمن اینکه تنها تشدید تضاد و افزایش عوامل درگیری باعث نزدیک‌تر شدن دگرگونی نمی‌شود؛ بلکه بیداری ستم‌دیدگان و افزودن گرایش‌ها و انگیزه‌های مثبت هم می‌تواند به غلبه حق کمک کند.

۶. تاریخ پیامبران نشان می‌دهد که آنان بیش از همه، منشأ دگرگونی فکری و اصلاحی جامعه بوده‌اند و فرهنگ عدالت، انسانیت، نوع‌دوستی، برادری، برابری، خدمت به بشر، محبت، آزادی انسانی، صلح، طهارت، تقوا و دیگر فضایل انسانی و اجتماعی را همانان به بشر عرضه داشته‌اند.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور دمشقی، *لسان العرب*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چ اول، ۱۴۱۳ ق.
۳. ادواردز، پل، *فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه)*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول، ۱۳۷۵.
۴. جعفری، محمدتقی، *حرکت و تحول از دیدگاه قرآن*، تهران، قلم، ۱۳۵۷.
۵. _____، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، ۲۷ جلدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۶. جمعی از نویسندگان (سید محمدحسین بهشتی، محمدجواد باهنر، علی گلزاده)، *شناخت اسلام*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
۷. حسنی، علی اکبر، *تاریخ تحلیلی صدر اسلام*، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷.
۸. دورانت، ویل، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۹. راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندی، تهران، انتشارات شرکت‌های سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.
۱۰. رحیم‌پورازغدی، حسین، «جهانی‌سازی، پایان تاریخ و مهدویت»، *نشریه معارف*، شماره ۱۹، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۸۳.

۱۱. سبحانی، جعفر، *فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن*، تهران، مکتب اسلام، چ اول، ۱۳۷۶.
۱۲. سروش، عبدالکریم، *فلسفه تاریخ*، تهران، چاپخانه طلوع آزادی، چ دوم، ۱۳۵۸.
۱۳. شهیدی، سید جعفر، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ یازدهم، ۱۳۷۶.
۱۴. صدر، سید محمدباقر، *جهان بینی در فلسفه ما*، ترجمه سید حسین حسینی، تهران، نشر کوکب ۱۳۶۰.
۱۵. _____، *سنت های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه حسین منوچهری، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجا، چ اول، ۱۳۶۹.
۱۶. صدیقی، عبدالحمید، *تفسیر تاریخ*، ترجمه جواد صالحی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ اول، ۱۳۶۲.
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، محمدی، ۱۳۶۳.
۱۸. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ دوم، ۱۳۶۲.
۱۹. علی پور، محمدعلی، «تاریخ، تعاریف و معانی»، *فصلنامه حوزه و دانشگاه*، سال ۱۱، شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۴.
۲۰. عمید، حسن، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، فرهنگ نما، چ اول، ۱۳۸۸.
۲۱. فولادوند، عزت الله، «فلسفه نظری تاریخ»، *روزنامه همشهری*، شماره ۱۵۷۷، تیر ۱۳۷۷.
۲۲. فیض الاسلام، علینقی، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، بی نا، تهران، ۱۳۵۱.
۲۳. قرشی، سید علی اکبر، *تفسیر احسن الحديث*، انتشارات واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۶.
۲۴. کریمی، حسین، *فلسفه تاریخ*، تهران، گروه فرهنگی جهاد دانشگاهی دانشگاه شریف، ۱۳۶۱.
۲۵. مجتهدی، کریم، *فلسفه تاریخ*، تهران، سروش، چ دوم، ۱۳۸۵.
۲۶. مجلسی، محمدتقی، *بحار الانوار*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. محمدی ری شهری، محمد با همکاری محمد کاظم طباطبایی و محمود طباطبایی نژاد، *موسوعة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی الکتاب و السنة و التاریخ*، قم، دار الحديث، بی تا.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۹. مطهری، مرتضی، *فلسفه تاریخ*، قم، صدرا، چ دوم، ۱۳۷۰.
۳۰. _____، *قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ*، تهران، صدرا، چ ششم، ۱۳۶۱.

۳۱. _____، مجموعه آثار (جامعه و تاریخ)، قم، صدرا، بی تا.
۳۲. _____، مجموعه آثار (نقدی بر مارکسیسم)، تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
۳۳. _____، نظری به نظام اقتصادی اسلام، قم، صدرا، چ اول، ۱۳۶۸.
۳۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، ترجمه سید حسن بنی طباطبائی، تهران، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ترجمه محمد خواجهوی، تهران، مولى، ۱۳۷۸.
۳۶. نصیری، محمد، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.
۳۷. والش، دبلیو، اچ، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبائی، تهران، امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۲.
۳۸. هیولیت، ژان، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ هگل، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۶.
۳۹. یروفه یف، ن. آ، تاریخ چیست؟، ترجمه محمود تقی‌زاده، تهران، نشر جوان، چ اول، ۱۳۶۰.